

Correction of Some Distortions and Falsifications in an Ode of Khaqani with the Title 'Nohzatol Arvah and Nozhat ul Ashbah'

Mohammad Mohammadi *

Ph.D. in Persian language and literature, Tehran University, Iran,
m_mohammadi61@alumni.ut.ac.ir

Abstract

Khaqani, the renowned and great poet of sixth century (AH) is truly one of the most brilliant figures of the Persian literature that is known for having the difficult and onerous poetry. Of course, what that has wrapped Khaqani's poetry is not only his own poetic language and utilization of various forms of new combinations and creations of neoteric contents and using sciences of own period and obligation to heeding literal and inward of poetic arts and far-fetched similes and metaphors and allusions and etc. ; because a large part of the difficulty of his poetry is related to incorrect texts of his Divan. In this short article, it has been tried to review and to evaluate distortions of one of Khaqani's sensational odes (Qasidah) that called as 'Nohzat ul Arvah and Nozhat ul Ashbah' written in his second traveling to Hajj whose the poet has described in it passion and senses of pilgrims and has accounted habitations of traveling from Baghdad to Mecca .Some of these distortions and falsifications is related to neglecting stylistic features and some of them can be corrected by Geographic and medical and legal books, etc.

Keywords: Khaqani Sharvani, Nohzat ul Arvah and Nozhat ul Ashbah, Distortion, Unfamiliarity with Stylistic Features, Neglecting Different Scientific Resources

* Corresponding author

تصحیح چند تصحیف و تحریف در قصیده نهزة الارواح و نزهة الاشباح خاقانی

محمد محمدی *

چکیده

خاقانی، شاعر بزرگ و نام‌آور قرن ششم، به‌راستی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های ادب ایران است که به سرودن شعر پیچیده و دیرپاب شناخته شده است. زبان ویژه شعر خاقانی، کاربرد انواع ترکیبات بدیع، آفرینش مضامین نو، کاربرد علوم زمانه در شعر، التزام به رعایت انواع آرایه‌های لفظی و معنوی، کاربرد تشبیهات و استعاره‌های دور از ذهن و کنایات و... از جمله نکاتی است که با پیچیده‌کردن شعر خاقانی، آن را دور از دسترس همگان قرار داده است؛ افزون‌بر این نکات بخش درخور توجهی از دشواری‌های شعر این شاعر به سبب ضبط‌های نادرست اشعار اوست. در این جستار کوتاه سعی شده است تا یکی از قصاید شورانگیز خاقانی با عنوان «نهزة الارواح و نزهة الاشباح» از نظر تصحیفات نقد و بررسی شود. این قصیده نتیجه دومین سفر حج اوست و در آن از شور و احساسات حاجیان و وصف منازل کعبه از بغداد تا مکه سخن به میان آمده است؛ بی‌توجهی به ویژگی‌های سبکی خاقانی برخی از این تصحیفات و تحریفات را ایجاد کرده است و البته بخشی از آن با توجه به متون جغرافیایی، طبی، فقهی و... تصحیح‌پذیر است.

واژه‌های کلیدی

خاقانی شروانی؛ قصیده نهزة الارواح و نزهة الاشباح؛ تصحیف؛ آشنابودن با ویژگی‌های سبکی، بی‌توجهی به منابع علمی مختلف

۱- مقدمه

خاقانی شروانی از اندک شاعرانی است که با شراب جان‌فزای شعرش، هر لحظه روحی دوباره به انسان آزاده می‌بخشد و با همراهی او در فراز و فرودهای زندگی، دردها، شادی‌ها، اندوه‌ها، اشک‌ها، لبخندها، خواننده را در عوالم مختلف به گردش و سیر وامی‌دارد.

این شاعر پرمایه برخلاف بسیاری از شاعران قبل و بعد خود، تنها در روزگار خود محصور نمی‌شود و پرتوهای شعر

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسوول) m_mohammadi61@alumni.ut.ac.ir

او تا زمانی که انسانی آزاده و حقیقت‌جو و شیفته زیبایی وجود داشته باشد، بر تارک این گنبد لاجوردی خواهد درخشید. شعر این شاعر با همه استواری، زیبایی و هنرآفرینی‌اش هنوز چنان‌که شایسته و بایسته آن است به‌طور دقیق و همه‌جانبه بررسی نشده است. در این راه محققان و فاضلان نام‌آوری زوایا و نهای‌های اشعار خاقانی را بررسی کرده‌اند و از دیرباز تاکنون در گشودن اندیشه‌ها و حل مشکلات اشعار او کوشش‌های بسیار انجام داده‌اند؛ اما باز هم این تلاش‌ها در برابر حجم بسیار اشعار پیچیده او، اندکی بیش نیست.

زبان ویژه شعر خاقانی، کاربرد انواع ترکیبات بدیع، آفرینش مضامین نو، استفاده از علوم زمانه در شعر، رعایت انواع آرایه‌های لفظی و معنوی و تشبیهات و استعارات دور از ذهن و کنایات و... شعر خاقانی را بیش از پیش دیرپاب و دور از دسترس همگان قرار می‌دهد؛ البته بخش درخور توجهی از پیچش‌های شعر این شاعر به نبودن ضبط‌های صحیح اشعار او بازمی‌گردد. بعضی از استادان دانشمند با رنج فراوان در تصحیح دیوان خاقانی توانسته‌اند نتایج سودمندی در نزدیک کردن این متن به اصل آن به دست آورند و به‌راستی در این باره بسیار موفق بوده‌اند.

پیشینه؛ نقد منابع؛ روش تحقیق

از میان تصحیحات و چاپ‌های دیوان خاقانی، کلیات خاقانی چاپ مطبع نول کشور لکهنو هند از همه قدیمی‌تر است و با وجود مقدم بودن همچنان از مهم‌ترین چاپ‌های دیوان خاقانی به شمار می‌رود. این اثر سهم به‌سزایی در چاپ‌های بعدی آن به‌ویژه چاپ مرحوم عبدالرسولی و به دنبال آن چاپ سجادی و چاپ کزازی داشته است که از معتبرترین چاپ‌های دیوان خاقانی هستند. ارزش همه این تصحیحات و چاپ‌های دیوان خاقانی یکسان نیست؛ بنابراین برخی تصحیح‌ها از نظر انتقادی و استفاده از نسخه‌های خطی معتبر و ضبط نسخه‌بدل‌ها از بقیه قوی‌تر است که از این میان به تصحیح سجادی می‌توان اشاره کرد. برخی دیگر همانند تصحیح کزازی با توجه کمتر به این مسئله، بیشتر به سوی تصحیح ذوقی متمایل شده‌اند.

در بین این تصحیحات یک نکته مشترک وجود دارد و آن اینکه هیچ‌یک از این تصحیح‌ها به‌تنهایی کامل نیستند و در آنها نقص‌های درخور توجهی مشاهده می‌شود که بیشتر بر اثر بدخوانی‌ها و تصحیفات^۱ کاتبان و گاهی مصححان به وجود آمده است؛ بنابراین برای یافتن ضبط صحیح اشعار خاقانی افزون‌بر توجه همه‌جانبه به نسخه‌های خطی معتبر و چاپ‌های دیوان، باید آنها را از نظر سبک شعری و متون و منابع معتبر علمی دیگر نیز بررسی کرد و سنجد تا ضبط نهایی از هر منظر صحیح باشد؛ به بیان دیگر هم نسخه‌های خطی معتبر آن را تأیید کند و هم با منابع دیگر هیچ تضادی نداشته باشد؛ زیرا اگر همه جوانب تصحیح رعایت نشود، شرح‌های برخاسته از این ضبط‌های ناقص نیز سودمند نخواهد بود.

در این گفتار کوتاه سعی شده است تا برای نخستین بار یکی از قصاید شورانگیز خاقانی با عنوان «نهزة الارواح و نهزة الاشباح» از منظر تصحیفات و تحریفات ایجادشده در آن نقد و بررسی شود. این قصیده محصول سفر دوم حج اوست و در آن از شور و احساسات حاجیان و وصف منازل کعبه از بغداد تا مکه سخن به میان آمده است. در این بررسی برای جلوگیری از تصحیحات ذوقی و غیرعلمی به جز چاپ سجادی که اساس این پژوهش است، از سایر نسخ معتبر خطی و چاپی دیوان خاقانی، هم‌چنین متون جغرافیایی، تاریخی، طبّی، فقهی و... نیز استفاده شد.

بحث

پای بادیه؟

شکل چوگانست پای بادیه گویی به زیر آسمان چون گوی گویی زیر چوگان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۱)

شارحان دیوان خاقانی هریک در شرح ترکیب «پای بادیه» نظرهایی بیان کرده‌اند و معمولاً آن را به معنی انتهای بادیه و پای شیب و... دانسته‌اند. معدن‌کن در شرح این بیت آورده است: «گویی (در مصراع اول): یک گوی؛ گویی (در مصراع دوم): تو گویی، پنداری.

معنی بیت: انتهای بادیه به شکل چوگانی است که گویی (= یک گوی) در زیر دارد و تو گویی آسمان چون گویی در زیر این چوگان قرار گرفته است (بیان عظمت معنوی این بادیه است که آسمان با همه عظمت، گوی این چوگان شده است).

توضیح: شکل چوگانی پای بادیه اشاره به پیچ‌وخم انتهای راه آن است» (معدن‌کن، ۱۳۷۲: ۲۴۸).

استعلامی نیز این بیت را این‌گونه معنی کرده است: «در بیت ۴۷ بادیه را در آن حال و هوا مثل چوگانی می‌بیند که آسمان چون گوی در آن می‌افتد و پای بادیه همان پای شیب در بیت پیش است» (استعلامی، ۱۳۸۷: ۳۵۰/۱).

برزگر خالقی نیز همان نظر معدن‌کن را تکرار می‌کند: «گویی (مصراع اول): یک گوی مراد است/ پای بادیه: پایین و انتهای بادیه/ بین دو گوی «جناس تام» و بر اساس کلمه چوگان در بیت نوعی صنعت رد الصدر علی العجز است. معنی: پایین و انتهای بادیه به شکل چوگانی است که گویی را در زیر خود دارد و پنداری که آسمان را به شکل گوی در زیر این چوگان دیده‌اند» (برزگر خالقی، ۱۳۹۰: ۴۱۷).

کزازی نیز که به نارسایی معنوی این بیت آگاه بوده است، آن را به صورت ذوقی، این‌گونه تصحیح می‌کند:

شکل چوگان است پای [و] بادیه [کویی] به زیر آسمان چون گوی گویی زیر چوگان دیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۶۹)

او سپس در شرح آن می‌نویسد: «بادیه کوب کنایه ایماست از اشتر که بادیه را به پای می‌کوبد و می‌سپرد. پای مردمان یا اشتر با تشبیه رسا در ریخت، مانند شده است به چوگان. مردمان و اشتر آنچنان تیزپوی و شتابان راه می‌سپارند که آسمان گویی شده است در چوگان پای آنان. تشبیه در پاره دوم از گونه ساده و مجمل است. گویی را می‌توانیم مانواژ بدانیم. در میان دو گوی (= گوی نخستین با گوی در «گویی») جناس تام از گونه مستوفا می‌توانیم یافت. گویی با کویی جناس خط می‌سازد. بر پایه چوگان، گونه‌ای از بُنسری در بیت به کار رفته است» (کزازی، ۱۳۸۰: ۲۰۸).

این بیت در چاپ مرحوم عبدالرسولی نیامده است؛ اما در چاپ مطبع مشیر حیدرآباد دکن (خاقانی، ۱۳۱۹: ۶۰) مطابق ضبط چاپ سجادی بیان شده است؛ با این تفاوت که در مصراع دوم به جای واژه گویی، کلمه غلطان آمده است و در کلیات خاقانی چاپ منشی نولکشور لکهنو (ر.ک: خاقانی، ۱۲۹۳: ۸۵) و قصاید خاقانی چاپ مطبع انوار احمدی اله‌آباد (خاقانی، ۱۹۲۰: ۳۱) این بیت این‌گونه ضبط شده است:

شکل چوگانست پای و بادیه گویی بزیر آسمان چون گوی غلطان زیر چوگان دیده‌اند

در ضبط اخیر تشبیه پا به چوگان از منظر وجه شبه، تشبیهی زیبا و هنری است؛ اما تشبیه بادیه به گوی تشبیهی سنجیده به نظر نمی‌رسد و از شاعری مانند خاقانی بعید است که بدون کمترین شباهتی، بیابانی هموار و مسطح را به گویی گرد تشبیه کند.

به عقیده نگارنده، ضبط صحیح در این بیت همان ضبطی است که در قدیم‌ترین نسخه‌های دیوان خاقانی و از

آن جمله نسخه خطی کتابخانه مجلس با شماره بازیابی ۹۷۶ وجود دارد. دکتر سجادی آن را با علامت اختصاری «مچ» نشان داده است و در آنجا این ترکیب به صورت «بای بادیه» با بای عربی و بدون «واو» ضبط شده است؛ البته متأسفانه سجادی به آن اشاره‌ای نکرده است (خاقانی، [کتابت: قرن ۶ هجری]: ۱۱)؛ بنابراین ترکیب پای بادیه در همه چاپ‌ها و شرح‌های دیوان خاقانی، بر اساس نسخه‌های خطی متأخر است که بیشتر، آن را به همین صورت نوشته‌اند. این‌گونه تصحیف‌خوانی‌ها در نسخه‌های متأخر بسیار طبیعی است؛ زیرا معمولاً دو حرف «ب» و «پ» در نسخه‌های کهن به یک شکل و به صورت «ب» نوشته می‌شده است و نسخه‌نویسان و مصححان دوره‌های بعد با توجه به غرابت ترکیب و شناخت اندک نسبت به سبک شعری خاقانی، آن را به صورت «پای بادیه» تغییر داده‌اند؛ گویا کاربرد کلمه «پا» در بیت قبل آن نیز در این تصحیف‌خوانی بی‌تأثیر نبوده است.

به‌طور کلی در شعر خاقانی، بازی با حروف و کلمات به انواع گوناگون استفاده شده است و این از ویژگی‌های اصلی سبک اوست. خاقانی در این بیت نیز با هجای «با» در کلمه بادیه بازی کرده است. او با توجه به شکل نوشتاری «با» آن را به‌طور بسیار هنری و زیبا به صورت چوگانی به تصویر می‌کشد که یک گوی در زیر آن قرار گرفته است؛ در نتیجه با استفاده از این تصویر و با توجه به بیت قبل - در آن بیت از همت بلند حاجیانی سخن می‌گوید که عقبه الشیطان را زیر پا نهاده‌اند - در مصراع دوم به آفرینش اغراقی شاعرانه دست می‌یازد؛ این بار، حاجیان را درحالی که بر اوج فلک در حرکت هستند به تصویر می‌کشد و گوی آسمان را در زیر چوگان پای آنان قرار می‌دهد.

خاقانی در بیت ۷۸ این قصیده نیز، همین تصویرسازی را با حرف «س» در کلمه «سبحان» تکرار می‌کند و با توجه به شکل نوشتاری دندان‌دار این حرف، آن را به دندان‌های کلید تشبیه می‌کند:

بَر در اَمیدشان قفل از قفل حَسَبی زده

باز دندانۀ کلیدش سین سبحان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۳)

در جایی دیگر می‌گوید:

دجله ز زلفش مشک‌دم زلفش چو دال دجله خم

نازک تنش چون دجله هم کش کش خرامان دیده‌ام

(همان: ۴۵۳)

تصویر قرارگرفتن گوی در زیر چوگان، البته این بار با دو گوی، درباره دو حرف «یا» نیز مشاهده می‌شود که نشانگر

برج حوت است:

از حرف صولجان فش زیرش دو گوی ساکن آمد چو صفر مفلس و در صفر شد توانگر

(همان: ۱۹۱)

پستان؟

بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیش شیر مادر دختر و گشنیز پستان دیده‌اند

(همان: ۹۱)

تنها معنایی که از ترکیب گشنیز پستان در بیت بالا به ذهن مخاطب می‌رسد، بخش تیره‌رنگ‌تر پستان است که نوزاد هنگام شیرخوردن به دهان می‌گیرد؛ اما این معنای استعاری در هیچ متن دیگری به کار نرفته است؛ هم‌چنین در ارتباط

با سایر اجزای کلام نیز کاملاً ناهماهنگ است؛ زیرا از یک سو، تشبیه گیاه بادیه به بخش تیره نوک پستان کاملاً غیرعادی است و هیچ وجه شباهتی بین آنها وجود ندارد؛ از سوی دیگر هیچ ارتباطی نیز بین این بخش پستان با درمان چشم درد وجود ندارد.

به عقیده نگارنده، کلمه گشنیز در این بیت به معنای حقیقی، گیاه معروف، به کار رفته است؛ زیرا در متون طبّی به ویژگی گشنیز و شیر زن در درمان درد چشم بسیار اشاره شده است. ابوعلی سینا در کتاب *قانون* در ذیل ماده «کزبره»، به معنی گشنیز، می نویسد: «افشره اش را در چشم چکانند و به ویژه اگر همراه با شیر پستان زن باشد پرش و ضربان چشم را تسکین دهد؛ ضماد برگش بر چشم، چشم را از مواد سیلانی محفوظ دارد» (ابن سینا، ۱۳۷۰: ۱۹۶/۲). در جایی دیگر در علاج انواع رمده یا چشم درد و ریزش مواد به چشم گوید: «اگر ماده از حجاب های داخل باشد علاج سخت است؛ باید بر پاکسازی های قوی اعتماد کنی و مقویات سر از ضمادهای شناخته مانند ضماد سنبل و گل و افاقیا با آب گشنیز سبز یا خشک با کمی زعفران بر جای در گذاری...» (همان: ۳ / ۱ / ۲۱۱) و در علاج چشم درد «وردینج»، وردنه، آورده است: «گل در آب منعقدشده انگور به گرمی با زرده تخم بر چشم گذارند اگر درد شدت یافت شیر که زعفران در آن خیس شده با افشره گشنیز در چشم چکانند» (همان: ۳ / ۱ / ۲۱۶). محمد بن زکریای رازی نیز در *الحوای فی الطب*، عصاره گشنیز را همراه با شیر زن در درمان تپش شدید چشم مؤثر می داند و ضماد کردن برگ آن را بر چشم مانع ریزش مواد دانسته است: «ان عصاره الكزبرة اذا قطرت فی العين مع لبن امرأة سکنت الضربان الشدید و اما ورق الكزبرة فانه اذا ضمده به العين قطع انصباب المواد» (رازی، ۱۴۲۱: ۱۴۰/۷) و در کتاب دیگر خود، *من لایحضره الطیب*، در فصل بیماری های چشم در بخش معالجه چشم درد، رمده، می نویسد: «یک جزء حضض و نیم جزء افاقیا... و در موقع لزوم آن را در آب کاسنی و گشنیز حل کرده و روی پلک ها و پیشانی و شقیقه ها می مالند؛ این دارو مانع رسیدن نزله به چشم می شود و از شدید شدن چشم درد جلوگیری می کند... و برای معالجه خود چشم درد، دوشیدن شیر زن در چشم به کرات و یا چکاندن لعاب بهدانه و یا لعاب تخم اسپرزه مفید است» (رازی، ۱۳۶۳: ۵۴).

کلمه پستان در بیت بالا، مصحف پستان است و در کلیات خاقانی چاپ مطبع نولکشور لکهنو (خاقانی، ۱۲۹۳: ۸۵) و دیوان خاقانی چاپ کزازی (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۶۹) نیز کلمه پستان ضبط شده است؛ زیرا گشنیز با داشتن دو نوع بستانی و برّی، در درمان بیماری ها و از جمله بیماری چشم استفاده می شده است؛ در کتاب *تحفه حکیم مؤمن* در ذیل ماده «کزبره» چنین آمده است: «به فارسی گشنیز نامند و برّی و بستانی می باشد و برّی و بستانی او مرکب القوی ... و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ بوده و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حگه و سلاق و رمده (چشم درد) و با شیر دختران جهت ضربان چشم مفید است... و قطور آب او در چشم جهت بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب است» (حسینی، ۱۳۷۶: ۲۰۲). مؤلف کتاب *حدیقه الازهار* در ذیل واژه «کزبره» به دو نوع برّی و بستانی آن اشاره کرده است. او گشنیز بستانی را همان گشنیز خوردنی می داند که در طعام به کار می رود و در میان عوام به اسم «قصبور» شناخته می شود: «تقع علی نباتات کثیرة؛ منها بستانی و برّی؛ فالبستانی هو الکربرزة المأكولة فی الطعام و هی معروفة و تعرف عند العامة بالقصبور» (غسانی، ۱۴۱۰: ۱۳۹).

علت تصحیف پستان به پستان به سبب شکل کتابت «س» در نسخه های خطی کهن است که برای تمایز با «ش»، سه

نقطه در زیر آن گذاشته می‌شد و نقطه «ب» نیز گاهی حذف می‌گردید؛ البته در این تصحیف‌خوانی کاربرد کلمه «شیر» در این بیت نیز مؤثر بوده است؛ بنابراین خاقانی در تشبیه ملفوف زیبایی، آب بادیه را به شیر مادر دختر و گیاه آن را به گشنیز بستانی تشبیه می‌کند که ترکیب آن دو، برای ازبین‌بردن درد چشم رهروان نافع است؛ خاقانی در جایی دیگر نیز به این اثر شفابخشی گشنیز در درمان چشم‌درد اشاره کرده است:

مرا چشم‌درد است و گشنیز نیست تو را توتیا رایگان می‌دهد
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۷۶۹)

تیزچشمان؟

تیزچشمان روان ریگ روان را در زرد شاف شافی هم ز حصرم هم ز رمان دیده‌اند
(همان: ۹۲)

این ترکیب در سایر چاپ‌های معتبر دیوان خاقانی به صورت تیره‌چشمان ضبط شده است. شکل نوشتاری «ه» در نسخه‌های خطی به گونه‌ای است که به آسانی با «نقطه» اشتباه می‌شد و در نتیجه کاتبان بعدی را نیز به اشتباه می‌انداخت؛ هم‌چنین با در نظر گرفتن معنی بیت و ارتباطش با ابیات دیگر این قصیده، درستی این ضبط، تیره‌چشمان، تأیید می‌شود؛ زیرا خاقانی در این بیت از داروی شیافِ حصرمی و رمانی^۲ سخن می‌گوید که برای درمان تیرگی چشم استفاده می‌شود و درحقیقت چشم تیزبین به چنین دارویی نیاز ندارد. از سوی دیگر خاقانی در همین قصیده به تکرار، شفابخشی آب و خاک و گیاهان بادیه را مطرح کرده است؛ مثلاً درخت زقوم بادیه را برای شیرزدهگان امید مانند دویستان و برای سینه‌رنجوران عشق مانند میوه سپستان معرفی می‌کند که کمبودها و بیماری‌های آنان را می‌تواند درمان کند؛^۳ بنابراین خاقانی در این بیت، در تصویری هنری و بسیار زیبا افزون‌بر اینکه ریگ رونده بادیه را مانعی برای دید و تیرگی دید حاجیان معرفی نمی‌کند، آن را شیاف شفابخشی می‌داند که چشمان روان و جان کسانی را که به تیرگی گراییده است بینایی و بصیرت می‌بخشد.

محروق؟

کوه محروق آنک و چون زر به شفشاهنگ دیو را زو در شکنجه حبس خذلان دیده‌اند
(همان: ۹۲)

ترکیب کوه محروق در این بیت، در همه چاپ‌ها به همین شکل ضبط شده است و شارحان، آن را با توجه به چاپ‌ها و فرهنگ‌هایی مانند *غیاث‌اللغات*، ذیل مدخل کوه محروق، و *لغت‌نامه دهخدا*، ذیل مدخل محروق، به معنی کوهی در راه مکه دانسته‌اند؛ اما در متون جغرافیایی چنین کوهی با این نام در راه بغداد به مکه یافت نمی‌شود؛ البته این اسم در فرهنگ‌هایی مانند *برهان قاطع* و *آندراج*، هر دو ذیل مدخل کوه محروق، به معنی کوه سیاهی در حدود آرمین، ارمنستان کنونی، معنی شده است که گویا این همان کوهی است که در زبان آذری به صورت «یانق داغ» به معنی کوه سوخته معروف است. مکان این کوه در منابعی مانند *مجموعه آثار قلمی ثقت الاسلام شهید تبریزی* نزدیک همان حدود یعنی شهر تبریز ذکر شده است: «اوایل ذیحجه ۱۳۲۹ قشون مجلد روس متدرجاً وارد تبریز شد و در هفتم و هشتم ماه در دامنه کوه «یانق» مشق توپ کردند» (تبریزی، ۲۵۳۵: ۱۵۷).

افزون بر کوه محروق (کوه سوخته یا یانق داغ) که در بخش شمال غرب ایران وجود دارد و در وجود آن شک و شبهه‌ای نیست، کوه دیگری با همین نام در میانه راه بغداد تا مکه در منابع جغرافیایی نیامده است و به جای آن از کوه

مخروق با خاء معجمه به معنی کوه شکافته شده، یاد شده است؛ بنابراین به عقیده نگارنده کوهی که منظور خاقانی است بی شک کوه مخروق است و نه کوه محروق؛ بنابراین واژه محروق در چاپها و شروح دیوان خاقانی و فرهنگ‌هایی مثل غیاث‌اللغات (مدخل کوه محروق) و لغت‌نامه (مدخل محروق)، مصحف مخروق است و البته افزون بر منابع جغرافیایی، نسخه‌های خطی معتبر دیوان خاقانی - مانند نسخه خطی کتابخانه مجلس^۴ با شماره ۹۷۶ که از قدیمی‌ترین و معتبرترین نسخه‌های دیوان خاقانی است - نیز به درستی ضبط مخروق گواهی می‌دهند^۵ (خاقانی، [کتابت: اواخر قرن ۶]: ۱۱).

خاقانی در سفر حج خود نام مکان‌ها و منزلگاه‌ها را تا این کوه که در میانه راه بغداد - مکه واقع است، در همین قصیده به این صورت برشمرده است: بغداد، دجله، مداین، حله، فرات، کوفه (نجف)، رحبه، منارة القرون، واقصه، عقبه الشيطان، قاع، زباله، چاه شقوق، ثعلبیه، زرود، فید و کوه مخروق. با توجه به کتاب‌های جغرافیایی مشخص است که خاقانی ترتیب منازل را رعایت کرده است؛ در کتاب الخراج از قدامت بن جعفر نام منزلگاه‌های حاجیان عراق، از بغداد تا کوه منظور به طور مختصر این‌گونه است: بغداد، پل کوثی، کاخ ابن هییره، بازار اسد، ساهی، کوفه، قادیسیه، عذیب، مغیثه، قرعاء، واقصه، عقبه، قاع، زباله، شقوق، قبر العبادی، ثعلبیه، زرود، اجفر، فید و توز (ر.ک: بغدادی، ۱۳۷۰: ۱۰-۸). در کتاب احسن‌التفاسیم به طور خلاصه منزلگاه‌ها از کوفه تا کوه منظور به ترتیب این‌گونه آمده است: کوفه، زباله، شقوق، بطان، ثعلبیه، خزیمیه (زرود)، اجفر، فید و پس از آن توز (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۰۵۲/۱). یعقوبی در کتاب البلدان نیز همین منازل را کمابیش از کوفه تا فید برمی‌شمرد. او در توصیف شهر فید آورده است: «سپس شهر فید همان شهری است که عاملان راه مکه در آن منزل می‌کنند و اهالی آن طائی‌اند و این شهر در پایین کوه معروفشان سلمی است و توز» (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۹۰). ابن خردادبه در کتاب مسالک و ممالک نیز همین منزلگاه‌ها را برمی‌شمارد و بعد از منزلگاه فید، از منزلگاه توز نام می‌برد (ر.ک: ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۸۶)؛ بنابراین می‌توان دریافت که مکان کوهی که خاقانی ذکر کرده با کوه توز یکی است و البته با بررسی بیشتر در منابع مشخص می‌شود که کوه توز، همان کوه مخروق است. صفی‌الدین عبدالؤمن بغدادی، صاحب مرادالاطلاع است که در تألیف خود، معجم البلدان یا قوت حموی را خلاصه و البته گاهی تصحیح و تکمیل کرده است. او در ذیل واژه توز پس از ذکر خلاصه‌ای از توضیحات یا قوت، آن را به این صورت تکمیل می‌کند و در وجه تسمیه کوه مخروق می‌گوید: «توز: بالضم ثم السكون و زای: منزل فی طریق مکه بعد فید و هو جبل؛ قلت: و یسمى المخروق لأن فی أعلاه خرقاً صار مثل باب الی فضاء...» (بغدادی، ۱۴۱۲: ۲۸۱/۱) و نیز (ر.ک: حموی، ۱۹۹۵: ۵۸/۲).

ترجمه: تُوُز: به ضم و سپس سکون و زاء، منزلی در راه مکه بعد از فید است و آن کوهی است؛ می‌گوییم: و آن کوه مخروق نامیده می‌شود زیرا در بالای آن شکافی است و در نتیجه مانند دروازه‌ای گردیده که رو به آسمان است.

ابن جبیر (۵۴۰ - ۶۱۴ ق)، سفرنامه‌نویس معروف اندلسی و معاصر خاقانی، در سفر خود از مدینه به سوی عراق پس از ذکر و وصف منزلگاه‌های این راه مانند مدینه، وادی العروس، ارض نجد، تهامه، ماء عسیله، نقره، ماء قاروره، حاجر، سمیره (سمیرا) کوه مخروق را این‌گونه توصیف می‌کند: «و فی ضحوة یوم السبت بعده نزلنا بالجبل المخروق و هو جبل فی بیداء من الأرض و فی صفحه الأعلى ثقب نافذ تخترقه الریاح (ابن جبیر، [بی تا]: ۱۶۳)

ترجمه: و در ظهر روز شنبه بعد از آن، در کوه مخروق منزل کردیم و آن کوهی در بیابانی از این سرزمین (جزیره العرب) است و در قسمت بالای آن، شکافی نفوذکننده است که بادهای آن را ایجاد کرده‌اند.

ابن بطوطه (۷۰۳ - ۷۷۹ ق)، جهانگرد معروف مغربی، نیز در سفرنامه خود در راه مکه به کوفه منازل این راه را

برمی‌شمرد و پس از وصف منازل حاجر و سمیره (سمیراء)، کوه مخروق را مانند همتای اندلسی‌اش توصیف می‌کند: ثم رحلنا و نزلنا بالجبل المخروق و هو فی بیداء من الأرض و فی أعلاه ثقب نافذ تخرقه الريح... (ابن بطوطه، ۱۴۱۷: ۴۱۳/۱).

ترجمه: سپس بار سفر بستیم و در کوه مخروق نزول کردیم در حالی که این کوه در بیابانی از این سرزمین، جزیره‌العرب، واقع شده است و باد قسمت بالای آن را از هم شکافته است.

مخروط؟

آمده تا نخله محمود و در راه از نشاط حنظل مخروط را نارنج گیلان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۳)

این کلمه، در همه چاپ‌های دیوان خاقانی در ایران، به صورت مخروط ثبت شده است و در لغت نیز به معانی خراشیده‌شده، پوست‌کنده، رندیده‌شده و شکل هندسی خاص کاربرد یافته است؛ اما برای این واژه در این بیت معنای سنجیده‌ای نمی‌توان در نظر گرفت^۶ و به همین سبب همه شارحان درباره آن هیچ شرح و تحلیلی ارائه نکرده‌اند و گویی آن را به کلی نادیده انگاشته‌اند.

در چاپ مرحوم عبدالرسولی، در پاورقی، نسخه بدل آن به صورت محروق ضبط شده است (خاقانی، ۱۳۱۶: ۹۹) و در چاپ‌های هند نیز ضبط اخیر، محروق، در متن قرار گرفته است که صحیح می‌نماید.^۷

زمان این سفر حج در ایام باحورا یعنی زمان شدت گرما در تموز است؛ باتوجه به ضبط اخیر و زمان این سفر، هم چنین مکان آن، بین نخله محمود^۸ و مکه که از گرم‌ترین مکان‌هاست، ترکیب حنظل محروق به معنی حنظلی است که نور شدید خورشید در تموز و گرمای بسیار باحوری، آن را سوزانده و خشک کرده است و در نتیجه رنگ سبز^۹ آن به رنگ طلایی متمایل به قرمز تبدیل گشته است؛ بنابراین خاقانی چنین حنظلی را در نظر حاجیان به صورت نارنج^{۱۰} رسیده و پرآب و طلایی‌رنگ گیلان، بهترین انواع نارنج، مانند کرده است. شاعر در بیتی دیگر نیز رنگ نارنج و زر را یکی می‌داند و نارنج گیلان را باتوجه به رنگ طلایی آن، مشبه به خورشید قرار می‌دهد:

ز نارنج اگر طفل سازد ترازو که نارنج و زر هر دو یکسان نماید

فلک طفل خوبی است کاندرا ترازو ز خورشید نارنج گیلان نماید

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۳۰)

منوچهری نیز قشر بیرونی و زرین میوه نارنج را این گونه به تصویر می‌کشد:

نارنج چو دو کفه سیمین ترازو هر دو زر سرخ طلای کرده برون‌سو

(منوچهری، ۱۳۷۰: ۱۴۸)

پنجم؟

عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج رکن پنجم هفت طوف چار ارکان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۴)

این کلمه در همه چاپ‌های هند و ایران به صورت «پنجم» ضبط شده است. در همه نسخه‌های خطی استفاده‌شده سجادی لفظ «چارم» آمده است؛ اما وی تنها بر اساس چاپ عبدالرسولی، با علامت اختصاری «ط»، آن را به «پنجم» تغییر داده است.

به طور کلی در ضبط این کلمه بیش از اینکه همت مصححان صرف نسخه‌های خطی معتبر شود، همگی بی‌واسطه یا با واسطه به ضبط کلیات خاقانی چاپ لکهنو هند تکیه و اعتماد داشته‌اند. درحقیقت اساس دیوان چاپ کزازی بر چاپ سجادی و چاپ سجادی بر چاپ مرحوم عبدالرسولی و چاپ مرحوم عبدالرسولی نیز بر کلیات خاقانی چاپ هند متکی است.^{۱۱} شارحان دیوان خاقانی نیز با توجه به مذهب خاقانی و بر اساس منابعی مثل فرهنگ غیاث‌اللغات، ذیل پنج ارکان حج، پنج رکن حج را در مذهب شافعی به این ترتیب دانسته‌اند: ۱- احرام بستن، ۲- سعی میان صفا و مروه، ۳- وقوف عرفات، ۴- مزدلفه (مشعرالحرام)، ۵- طواف کعبه.

با تأمل در متون فقهی منسوب به مذهب شافعی و با وجود اختلاف نظرهایی که در این باره وجود دارد، هیچ‌گاه رکن طواف در جایگاه آخرین رکن، رکن پنجم، از ارکان پنج‌گانه حج نیامده است و در این متون معمولاً در جایگاه رکن چهارم و گاهی نیز رکن سوم مطرح شده است. در توضیحی بیشتر باید گفت که هر یک از اعمال و مناسک حج در این مذهب از چهار حالت بیرون نیست: الف) رکن است. رکن به اعمالی گفته می‌شود که هرگاه حتی یکی از آنها رها شود، حج باطل می‌گردد و با هیچ کفاره‌ای و یا فدیة‌ای نیز جبران نمی‌شود. در ادامه بیشتر به آن پرداخته می‌شود. ب) واجب است. برخی از اعمال واجب اگر ترک شود با ریختن خون حیوان جبران می‌شود و این واجبات کمابیش به طور خلاصه عبارت است از: ۱- احرام از میقات، ۲- مبیت در مزدلفه (مشعرالحرام)، ۳- رمی جمار، ۴- مبیت در منی، ۵- طواف وداع (ج) و یا سنت که عبارت از آداب و مکملاتی است که پیامبر (ص) در انجام مناسک حج، مردم را به انجام آنها تشویق می‌کردند بدون آنکه در جوهر اعمال حج داخل باشد و یا از واجباتی محسوب شود که ترک آن مستلزم گناه و فدیة باشد و این سنت‌ها فراوان است؛ برای مثال سنن مربوط به احرام حج که عبارت است از: ۱- شستشوی قبل از احرام، ۲- به زبان آوردن نیت و به دنبال آن ذکر «تلبیه»، ۳- دوری از سخنان مربوط به دنیا و لهویات و... د) و یا از توابع آنهاست همانند دعاهایی که خواندنش مستحب است و زیارت مسجد و قبر رسول اکرم (ص).

در فقه شافعی در تعداد ارکان حج اختلاف وجود دارد و برخی بزرگان این مذهب چهار و برخی پنج و برخی نیز شش رکن در نظر گرفته‌اند؛ اما آنچه بیشتر عمومیت دارد همان پنج رکن است و خاقانی نیز در این بیت پنج رکن برای حج بیان کرده است و همه نسخه‌ها و چاپ‌ها نیز آن را تأیید می‌کنند؛ بنابراین کسانی که برای حج، پنج رکن در نظر می‌گیرند، با توجه به اینکه احرام و نیت را دو رکن مجزاً یا یک رکن واحد به شمار آورند، گاهی «حلق» را نیز از جمله ارکان حج دانسته‌اند. بنابراین ترتیب پنج‌گانه این ارکان در نظر گروه اول این گونه است: ۱- احرام، ۲- نیت، ۳- وقوف در عرفه، ۴- طواف کعبه، ۵- سعی بین صفا و مروه، (ر.ک: حصنی، ۱۴۲۲: ۲۵۷-۲۵۸)؛ (عبدالحمید، ۱۳۵۲: ۱۱۸-۱۱۹) و در نظر گروه دوم به این صورت است: ۱- احرام (نیت)، ۲- وقوف در عرفه، ۳- طواف کعبه (طواف افاضه)، ۴- سعی بین صفا و مروه، ۵- حلق^{۱۲} (ر.ک: الخن، ۱۴۱۳: ۱۳۹-۱۴۳). البته نظر کسانی که چهار رکن در نظر گرفته‌اند با کسانی که پنج رکن دانسته‌اند و در گروه اول قرار دارند، یکسان است با این تفاوت که رکن اول و دوم آن یعنی احرام و نیت را یک رکن به شمار آورده‌اند؛ بنابراین در نظر این گروه، «احرام و نیت» رکن اول، «وقوف در عرفه» رکن دوم و «طواف کعبه» رکن سوم و «سعی بین صفا و مروه» رکن چهارم است (ر.ک: غزّی، ۱۴۲۵: ۱۴۶-۱۴۷).

کلمه «ترتیب» در این بیت خاقانی اصطلاحی فقهی است و منظور از آن در سخنان فقهای شافعی، وجوب رعایت ترتیب در بیشتر ارکان حج است: اول: احرام، دوم: وقوف در عرفه، سوم: طواف کعبه، چهارم: سعی بین صفا و مروه؛ اما «حلق» را به آنچه بعد از طواف است، می‌توان موقوف کرد و نیز آن را قبل از طواف می‌توان انجام داد؛ البته میان بزرگان

مذهب شافعی در رکن بودن «ترتیب» و یا شرط بودن آن برای کیفیت تنفیذ ارکان پنج‌گانه حج اختلاف است؛ کسانی که آن را رکن می‌دانند در مجموع برای حج شش رکن در نظر گرفته‌اند و «ترتیب» را رکن ششم آن دانسته‌اند (ر.ک: الخن، ۱۴۱۳: ۱/۲ و مقایسه شود با: شوری، ۱۳۹۳: ۳۷ و جزیری، ۱۴۲۴: ۱/۵۷۷-۵۷۸ و معبی، ۱۴۱۱: ۱۸).

با توجه به این توضیحات آشکار است که کلمه «پنجم» در این بیت صحیح نیست؛ از طرفی واژه «سوم» نیز در هیچ چاپ یا نسخه خطی مشاهده نشده است؛ بنابراین کاربرد کلمه «چهارم» در این بیت صحیح است.^{۱۳}

به‌طور کلی خاقانی در این بیت با توجه به ترتیب خاص و ضروری میان پنج رکن حج در مذهب شافعی، رکن چهارم مناسک و اعمال حاجیان را «طواف خانه کعبه» می‌داند و حاجیان می‌باید هفت بار به دور چهار رکن آن یعنی رکن حجرالاسود، رکن عراقی، رکن شامی، رکن یمانی گردش کنند.

در این قصیده تصحیفات دیگری نیز صورت گرفته است؛ از جمله کلمات «مسلخ» و «عمره» که شکل تصحیف یافته «مسلح» و «عمره» است اما در اینجا از بیان آن پرهیز می‌شود؛ زیرا در نوشته‌های دیگری نقد و تحلیل شده است (ر.ک: رضایی‌آباد، ۱۳۸۷: ۴۷-۵۱ و نیز مقایسه شود با: مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۵۲ و ۱۵۳ و بغدادی، ۱۳۷۰: ۱۱).

در پایان این جستار باید گفت که تصحیح دیوان خاقانی با توجه به نادر بودن نسخه‌های خطی معتبر قدیمی^{۱۴} و گستردگی دانش شاعر و استفاده از انواع شگردهای شاعرانه، بدون سنجش با دیوان‌های شاعران دیگر و متون مختلف معتبر علمی و بحث در درستی ضبط‌های موجود، کاری محال است؛ بنابراین در هر تصحیح نخست باید قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین نسخه‌ها شناخته شوند. در این راه از نسخه‌های متأخرتر نیز نباید غافل شد؛ زیرا امکان دارد که از روی نسخه‌ای قدیمی و معتبر نوشته شده باشد. در مرحله دوم نیز باید همه ضبط‌های موجود با توجه به مدارک و منابع موثق و استدلال‌ات قانع‌کننده به بینه نقد و بررسی وارد شود و سره آن از ناسره شناخته گردد.

نتیجه‌گیری

قصیده «نهزة الارواح و نزهة الاشباح» از قصاید بسیار زیبای خاقانی است که متأسفانه مانند سایر بخش‌های دیوان از آسیب تصحیف و تحریف در امان نمانده است. در این مقاله کوتاه سعی شد تا چند نمونه از ضبط‌های موجود در نسخه‌های خطی و چاپی این قصیده بر پایه ویژگی‌های سبکی و علوم مختلف بررسی و نقد شود و درستی و نادرستی آنها آشکار گردد؛ به امید آنکه کار تصحیح دیوان خاقانی شکلی علمی‌تر و جامع‌تر به خود گیرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تصحیف عبارت است از تغییر دادن کلمه با کاستن و افزودن نقطه‌های آن (مایل هروی، ۱۳۷۹: ۲۴۵).
- ۲- البته خاقانی در استعمال کلمه رمان، انار، افزون‌بر خاصیت دارویی آن در تهیه شیاف برای چشم پزشکی، به رنگ آن نیز توجه داشته است که با رنگ ریگ‌های قرمز زرود شباهت دارد (ر.ک: بغدادی، ۱۳۷۰: ۱۱).

۳-

شیرزدگان امید و سینه‌رنجوران عشق در زقوش هم دوپستان هم سپستان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۲)

۴- این نسخه بی‌تاریخ است و در مجموع ۱۷۰ صفحه از ۷۳۰ صفحه آن نیز در قرون اخیر نوشته شده است؛ اما شیوه نوشتن

بخش قدیمی آن به گونه‌ای است که قدمت آن را به اواخر سده ششم یعنی اواخر زندگی خاقانی می‌رساند (ر.ک: خاقانی، ۱۳۸۵: صفحه شصت و نه مقدمه).

۵- سجادی در تصحیح دیوان خاقانی از این نسخه خطی با علامت اختصاری «مج» بهره برده است؛ اما متأسفانه به اختلاف ضبط کلمه مخروق در پانویس اشاره‌ای نکرده است.

۶- آیا منظور از حنظل مخروط می‌تواند نوع خاصی از حنظل باشد؟ به‌رحال بنده در متون مختلف، شاهدهی برای آن نیافتم.
۷- البته درباره اصلت نسخه‌های خطی کاربرد یافته در چاپ‌های بیان‌شده، به سبب معرفی نکردن آنها، نظر قطعی نمی‌توان داد؛ اما آشکار است که مصححان باتوجه به دشواری‌های دیوان خاقانی و اشتباهات فراوان موجود در نسخه‌های خطی متأخر سعی می‌کرده‌اند از قدیمی‌ترین و صحیح‌ترین نسخ موجود بهره برند.

۸- موضعی در حجاز، نزدیک مکه است که در آن درختان نخل و انگور وجود دارد و نخستین مرحله برای کسی است که از مکه خارج می‌شود (حموی، ۱۹۹۵: ۲۷۷/۵)؛ (بغدادی، ۱۴۱۲: ۳/۱۳۶۵).

۹- حنظل از نوع یقطین و از جنس کفوف است که بر روی زمین امتداد می‌یابد و ساقه‌ای ندارد؛ میوه‌ای مانند میوه نارنج دارد که نرمی و ملاست در آن است و رنگ آن سبز متمایل به سیاهی است با راه‌های سبز و زرد (غسانی، ۱۴۱۰: ۱۱۵).

۱۰- در بیشتر سرزمین‌ها، نارنج گیاهی هندی و دریایی است و آن دایره‌شکل و قرمز رنگ است و یکی از اقسام آن طلایی رنگ است (صالحی، ۱۴۲۱: ۲۱۲).

۱۱- شفیعی کدکنی در تدریس دیوان خاقانی توجه ویژه‌ای به ضبط‌های دیوان خاقانی چاپ عبدالرسولی، با علامت اختصاری «ط» داشتند که بر چاپ هند متکی است و بیشتر ضبط‌های آن را بر ضبط‌های چاپ سجادی ترجیح می‌دادند.

۱۲- شیخ احمد بن رسلان شافعی که از گروه دوم است همین پنج رکن را به شعر درآورده است:

أَرَكَاثُهُ الْإِحْرَامُ بِبِالذِّيَّةِ قِفِ	بِعَدِّ زَوَالِ التُّسْعِ إِذْ تَعْرِفِ
وَ طَافَ بِالْكَعْبَةِ سَبْعًا وَسَعَى	مِنَ الصَّافَا لِمَرْوَةِ مَسْبَعًا
ثُمَّ أَزَلَّ شَعْرًا ثَلَاثًا نَزْرَهُ	وَ مَا سَوَى الْوُقُوفِ رُكْنُ الْعُمْرَةِ

(شافعی، ۱۴۰۴: ۵۹)

۱۳- باتوجه به شیوه خاقانی و اصرار و خواست وی در کاربرد ترتیبی اعداد، ضبط‌های «پنجم» یا «چهارم» هیچ مزیتی بر همدیگر ندارد؛ زیرا هر دو کلمه «پنج» و «چار» در بیت به کار رفته است و اگر در نسخه‌ای به جای «چهارم» یا «پنجم»، لفظ «سوم» ضبط شده بود با سبک شعری خاقانی سازگارتر می‌بود؛ اما متأسفانه هیچ‌یک از نسخه‌های خطی و چاپی از آن حمایت نمی‌کند.

۱۴- شاید بیان این نکته جالب باشد که بنابر نظر درست شفیعی کدکنی، نسخه خطی کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن که قدیمی‌ترین نسخه تاریخ‌دار دیوان خاقانی با تاریخ کتابت ۶۶۴ هجری است، نسخه اساس سجادی و نسخه‌ای مجعول است که با توجه به رسم الخط و شیوه نوشتاری آن باید به قرون ۹ یا ۱۰ تعلق داشته باشد؛ اما باتوجه به وجود ضبط‌های اصیل در آن، می‌توان گفت این نسخه از روی نسخه‌ای قدیمی کتابت شده است.

منابع

- ۱- ابن بطوطه، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله (۱۴۱۷ ق). *رحلة ابن بطوطه*، الرباط: اکا دیمیة المملكة المغربية.
- ۲- ابن جبیر، ابوالحسن محمد بن احمد (بی‌تا). *رحلة ابن جبیر*، بیروت: دار و مکتبة الهلال.
- ۳- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله (۱۸۸۹ م). *المسالك و الممالک*، بیروت: دار صادر.

- ۴- ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (۱۳۷۰). قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران: سروش.
- ۵- استعلامی، محمد (۱۳۸۷). نقد و شرح قصاید خاقانی بر اساس تقریرات استاد فروزانفر، تهران: زوار.
- ۶- الخن، مصطفی و دیگران (۱۴۱۳ق). الفقه المنهجي على مذهب الامام الشافعي، دمشق: دارالقلم، الطبعة الرابعة.
- ۷- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۹۰). شرح دیوان خاقانی، تهران: زوار، چاپ دوم.
- ۸- بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق (۱۴۱۲ق). مرآة الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع، بیروت: دارالجيل.
- ۹- بغدادی، قدامة بن جعفر (۱۳۷۰). الخراج، تهران: البرز.
- ۱۰- تبریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۶۲). برهان قاطع، به تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- ۱۱- تبریزی، علی (۲۵۳۵ شاهنشاهی). مجموعه آثار قلمی ثقت الاسلام شهید تبریزی، به تصحیح نصرت‌الله فتاحی، تهران: انجمن آثار علمی.
- ۱۲- جزیری، عبدالرحمن (۱۴۲۴ق). کتاب الفقه على المذاهب الاربعه، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۱۳- حسینی، محمد مؤمن (۱۳۷۶). تحفه حکیم مؤمن، تهران: محمودی، چاپ دوم.
- ۱۴- حصنی حسینی دمشقی، تقی‌الدین ابوبکر بن محمد (۱۴۲۲ق). کفایة الاخيار في حلّ غاية الاختصار في الفقه الشافعي، حقه عبدالقادر الأرنؤوط، دمشق: دار البشائر.
- ۱۵- حموی بغدادی، یاقوت (۱۹۹۵ م). معجم البلدان، بیروت: دارصادر، چاپ دوم.
- ۱۶- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۸۵). دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ هشتم.
- ۱۷- ----- (۱۳۱۶). دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح علی عبدالرسولی، بی جا: چاپخانه سعادت.
- ۱۸- ----- (۱۳۷۵). دیوان خاقانی، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
- ۱۹- ----- دیوان خاقانی، نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره بازیابی: ۹۷۶، تاریخ کتابت: اواخر قرن ۶.
- ۲۰- ----- (۱۲۹۳ق). کلیات خاقانی، لکهنو (هند): مطبع منشی نول کشور.
- ۲۱- ----- (۱۳۱۹ق). قصائد خاقانی، به انتخاب منشی ظفریاب خان‌صاحب، حیدرآباد دکن: مطبع مشیر.
- ۲۲- ----- (۱۹۲۰ م). قصائد حکیم خاقانی، نقد و مقدمه از جلال‌الدین احمد جعفری زینبی، اله‌آباد (هند): طبع انوار احمدی.
- ۲۳- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۲۴- رازی، ابوبکر محمد بن زکریا (۱۴۲۱ق). الحاوی فی الطب، تصحیح محمد محمد اسماعیل، بیروت: دارالکتب العلمیة.

- ۲۵- ----- (۱۳۶۳). من لا یحضره الطبیب، ترجمه ابوتراب نفیسی، تهران: دفتر جهاد دانشگاهی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران.
- ۲۶- رامپوری، غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین (۱۳۶۳). غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- رضایی آباده، نجف‌علی (۱۳۸۷). «تصحیح بیتی از افضل‌الدین خاقانی شروانی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱)، ۴۷-۵۱.
- ۲۸- شاد، محمد پادشاه (بی‌تا). فرهنگ آندراج، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- ۲۹- شافعی، احمد بن رسلان (۱۴۰۴ ق). متن الزبد فی علم الفقه علی مذهب الامام الشافعی، مکه المكرمة: مكتبة الثقافة.
- ۳۰- شوری، ابراهیم محمد (۱۳۹۳ ق). اقوال المذاهب المختارة فی الحج و العمرة و الزیارة، بیروت: دار العربیة.
- ۳۱- صالحی دمشقی حنبلی، محمد بن عیسی بن کنان (۱۴۲۱ ق). مواكب الاسلامیة فی الممالک الشامیة، به تصحیح ایمن عبدالجبار البحریری، قاهرة: دار الآفاق العربیة.
- ۳۲- عبدالحمید، محمد محیی‌الدین (۱۳۵۲ ق). الدروس الفقهیة علی مذهب السادة الشافعیة، مصر: مطبعة الاستقامة.
- ۳۳- غزی، ابو عبدالله شمس‌الدین محمد بن قاسم (۱۴۲۵ ق). فتح القریب المجیب فی شرح الفاظ التقریب، بعناية بسام عبدالوهاب الجابی، بیروت: دار ابن حزم.
- ۳۴- غسانی، ابوالقاسم بن محمد بن ابراهیم (۱۴۱۰ ق). حدیقة الأزهار فی ما هیة العشب و العفار، به تحقیق محمد العربی الخطابی، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- ۳۵- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰). گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۳۶- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۹). تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران: انتشارات مجلس شورای اسلامی.
- ۳۷- معبّی، احمد عبدالقادر (۱۴۱۱ ق). فقه الحج و الزیارة، جدّه (عربستان): مكتبة الإرشاد.
- ۳۸- معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۲). بزم دیرینه عروس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۹- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ۴۰- منوچهری دامغانی (۱۳۷۰). دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر.
- ۴۱- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۲۵۳۶ شاهنشاهی). البلدان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.